

را قبیله شما خوب می فهمند پادشاه خندید و وی را انعام داد...^۱»

سرجان مالکم در پیرامون تفریحات مردم ایران در دوره قاجاریه می نویسد: «در تفریحات، تمام طبقات از فقیر و غنی شرکت می کنند. چراغان، آتش بازی، کشتی گیری، شعبده بازی، مسخرگی، خیمه شب بازی و مطرب و سازنده و مغنی و نوازنده و پسران رقاص، مفرح قلوب همه مردمند، و سواری اسب و ملاقات دوستان، تفریح در باغ و گلزار، دعوت مردم در خانه و گستردن بساط سور، استراحت در سایه درختان و شنیدن شعر یا افسانه در اوقات بیکاری، اسباب سرگرمی ایشان است. دختران رقاص وقتی در ایران بسیار بودند و در مجالس عیش و نوش شرکت می کردند، ولی سلاطین قاجاریه این کار را منع کرده اند ولی در بعضی از شهرها معمول است...^۲»

نقال و قصه خوان

نقال و قصه خوان در ایران مورد توجه مردم و پادشاه است. مالکم می نویسد: «... صاحب این منصب شخصی با خبر از تواریخ و مستحضر از اخبار و اشعار و نوادر و نکات و دقیقه یاب و نکته سنج باید، ایرانیان اسباب تماشا بسیار دارند لکن به نوعی که تقلید در فرنگستان رسم است ندارند، مگر قصه خوانان ایشان که در حین تقریر حکایات، به اقتضای شرایط و حالات، وضع خود را دگرگون جلوه می دهند، به طوری که حالت غضب و حلم، عقل و عشق، سرور و غم، قدرت و گدایی، امارت و چاکری، عاشقی و معشوقی، فرمانبری و فرمانروایی همه در یک شخص واحد دیده می شود.» مالکم می نویسد: «درویش صفر شیرازی یکی از بهترین قصه خوانهایست که من دیده ام، حرقت قصه خوانی در ایران باعث شهرت و مایه منفعت است و کسی که در خدمت سلطان به این منصب ممتاز است همیشه در حضور است و همچنین در سفرها ملتزم رکاب است.

مالکم که در ۱۸۱۰ میلادی بار دیگر به ایران آمده است در راه با ملا آدینه، قصه خوان فتحعلیشاه ملاقات می کند و به قراری که می نویسد: «زحمت طول منزل به حکایات و صحبت های شیرین او فراموش می شد...^۳»

۱. جان مالکم: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. همان کتاب، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. همان کتاب، ج ۲، ص ۲۰۷.

هنر پیشگان عهد کریمخان

رستم الحکما می‌نویسد: «در آن دور عشرت‌خیز... مقلدان و مسخرگان بسیار خوش طبع شیرین حرکات ظریف مضحک بوده‌اند، از آن جمله نجف میرحسن خان بود... استاد کافی پنبه‌دوز اصفهانی... و آقا لطفعلی صراف و آقا لطفعلی رزاق و ملا محمدعلی صحاف هر سه نفر اصفاهانی و شیرین‌زبان و نیکوبیان و لطیفه‌گو با لطف صفا و نکته‌سنج و با فصاحت و بلاغت و با طبع موزون و مجلس‌آرا و جامع جمیع کمالات بوده‌اند و صادق سلطان لوطی‌باشی شیرازی و امثال وی که هریک در فن تقلید و ظرافت بی‌نظیر، و اطوار شیرین غمزدا و حرکات دلنشین فرح‌بخش از ایشان صادر می‌شد و باطناً در خیرات و میراث... و جوانمردی و مهمسازای هریک فرد کامل بوده‌اند...»^۱

به عقیده ال‌ول ساتن (E. Suttom) «نزدیکترین چیز به نمایش واقعی در ادبیات فارسی مقامات است که دوتن از نویسندگان معروف ایرانی، بدیع‌الزمان همدانی و حریری به آن سبک چیز نوشته‌اند. این نویسندگان گرچه خودشان ایرانی بودند به عربی می‌نوشتند، اما بسیاری دیگر از نویسندگان فارسی‌زبان از آنها تقلید کردند و مقامات بدیع‌الزمان همدانی و حریری در اسلوب نویسندگان طراز اول مثل سعدی و عبید زاکانی مؤثر افتاده است... نقل‌هایی که از جایی به جایی می‌بردند و خیمه‌شب‌بازی، معركة لوطیها، و شاهنامه‌خوانها هنوز در روستاها و قری و قصبات ایران وجود دارد و قرن‌هاست که سیاحان اروپایی ضمن سیر و سیاحت در ایران به آنها عطف توجه نموده و درباره آنها چیز نوشته‌اند. مثلاً یک صاحب‌منصب انگلیسی (ادوارد اسکات و رینگ) که در سال ۱۲۱۷ ه.ق به شیراز رفته بود، با این عبارت از شاهنامه‌خوان یاد می‌کند: «یک نوع سرگرمی دیگر گوش دادن به شاهنامه‌خوان است... این سرگرمی بسیار تجملی است و برای هر فرد غریب مایه بهجت خاطر تواند بود. شاهنامه‌خوان توصیف مجالس مختلف شاهنامه را با حرارت فراوان بیان می‌دارد، مخصوصاً داستان نبرد میان رستم و سهراب را. گرچه من معنای بسیاری از کلمات را نمی‌دانستم می‌توانستم، غرض از هر بیتی را درک نمایم چون شاهنامه‌خوان این ابیات را با آهنگی تصنعی تکرار می‌کند، شخص می‌تواند بدون اشکال

معانی را درک نماید...^۱»

به عقیده الول ساتن از دوره ناصرالدین شاه تعزیه‌های درباری به صورتی منظم درآمد و برای نخستین بار تعزیه گردان چون ناظم یا رژیسور عمل بازیگران را تحت نظر گرفت «مقارن این احوال... چندین نمایش کوچک که موضوعات آنها اوضاع اجتماعی ایران بود، از خامه میرزا ملکم خان تراوش کرد...» و آثار فتحعلی آخوندزاده از ترکی به فارسی ترجمه شد و تئاتری در دارالفنون زیر نظر مزین الدوله دایر گردید و ترجمه منظومی از «میزان تروپ» اثر مولیر را در آنجا نمایش دادند.

پس از استقرار مشروطیت هنر تئاتر بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. در سال ۱۳۳۴ ه. ق سیدعلی نصر کمدی ایران را پایه‌گذاری کرد و هنرمندان و نمایشگران زیادی تحت نظر او به کار پرداختند و رشته این فعالیت هنری کمابیش ادامه یافت تا در سال ۱۳۱۱ شمسی که عبدالحسین نوشین هنر تئاتر را به معنی جدید کلمه در ایران رواج داد و با همکاری دوست با استعداد خود حسین خیرخواه و عده‌ای دیگر، روحی تازه به تئاتر نوین ایران بخشید و بسیاری از هنرپیشگان معاصر تربیت شده آن مکتب هستند، در حالیکه سیر تئاتر و نمایش در عهد قاجاریه مبتنی بر اصول سنتی و تابع ذوق و استعداد کارگردان بود.

میرزا حسین خوان تحویلدار ضمن توصیف طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی در عهد ناصرالدینشاه از انواع لوطیهای آن دوران در اصفهان که در حکم هنرپیشگان روزگار ما بودند سخن می‌گوید به قرار زیر: اول «لوطیهای «شیری» که شیر نگاه می‌دارند و در ولایات می‌گردانند. قسم دوم لوطیهای تنبزن که بعضی از آنها خرس و میمون می‌رقصانند اینها سه چهار دسته‌اند. قسم دیگر لوطی حقه‌باز که کارهای خارج از عادت می‌نمایند، از قبیل چشم‌بندی و شعبده و لمیات و امثالها و اینها سابق در اصفهان متعدد بودند، و این زمان به تهران و بلاد دیگر متفرق شده‌اند... قسم چهارم لوطیهای بندباز و چوبینی‌پا، اینها یک دسته‌اند گاهی در اصفهان می‌آیند و اغلب به ولایات دیگرند. قسم دیگر لوطیهای خیمه‌شب‌باز که شبهای عیش و عروسیها، خیمه‌شب‌بازی بر پا می‌کنند و صورتی از مقوا ساخته‌اند که از پشت پرده متصل می‌نمایند و می‌ربایند و اقسام رنگها و

۱. الول ساتن: تاریخچه تئاتر در ایران، تلخیص از مجله سخن خرداد ۳۵، ص ۲۸۸.

صداها و حرفها و آوازاها از زیر خیمه بروز می‌دهند و این بازی در این زمان گویا در اصفهان متروک شده و نشانی از این الواط پیدا نیست.

قسم دیگر لوطیهای سرخوانچه استاد بقال، حکمای قدیم بقال بازی را بنابر مصالح چند اختراع نمودند. ظاهراً این بازی را در عیاشها، اسباب طرب و ضحک قرار داده‌اند و باطناً مفید فواید بسیاری است در سیاست مُدُن... مبنای بازی مزبور در آن بوده که اعمال ناشایسته از هرکس به ظهور رسد علی وجوه الاقبح به تمثال لغو و اقوال اشنع تقلید آنها نماید که قبایح را به چشم و در نظرها مشهود و محسوس کنند تا از راه دفع فاسد به افسد منحرفین را منفعل سازند. در حقیقت اینگونه الواط، آینهٔ مقبحات مردمند، لغویات اینها اغلب بائمر است. سپس می‌گویند این جماعت هنرمند یک بار در محضر سلطان «بی اعتدالیهای اتراک و مستحفظین و محصلین و مستوفیان و مباشران را تمام ظاهر کردند، همان روز، از خاصیت این حکمت عملی، موکلین ممنوع و متهمین معاف و بقایا بخشیده شد...» بعد می‌نویسد: «همهٔ این الواط، مناسب‌دان و لطیفه‌پرداز و بدیهه‌گو و ظریف و بامزه، هریک در مضاحک مشهور، به نوعی از عباراتشان نوشتنی بود... سابق زیاد بودند و چندین دسته اکنون بسیار کمند و به تهران و سایر بلاد متفرق.

قسم دیگر لوطیهای زیردست خونخوار و اشرار شارب الخمر غماز قمارباز و لاطی و زانی و دزد و همیشه از این نوع اصفهان بسیار داشته، بیشتر باعث خرابی ولایت هم همین الواط بوده‌اند. شرح کارهای سخت و صعب و اعمال جاهلانتهٔ آنها در اینجا گنجایش ندارد. الحمدلله به نیروی عدالت این دولت ابد آیت تمام قلع و قمع شدند که نشانی از آنها باقی نیست...^۱»

اعتماد السلطنه ضمن وقایع ۲۴ رمضان ۱۳۰۵ می‌نویسد: «از کارهای عجیب اینکه امشب در خانهٔ من خیمه شب بازی بیرون آوردند، هیچ ندیده بودم، این بازی را، جمعی زن و مرد اخوان و اهل خانه مهمان بودند چهارده تومان پول به بازیگر دادم...^۲» در کتاب حاجی بابای اصفهانی کارهای بدیع لوطیان و هنرمندان دوره گرد چنین توصیف شده است: «پدرم لوطی باشی شهر شیراز بود... همدم و همبازی ایام کودکی من

۱. میرزا حسینخان تحویلدار، جغرافیای اصفهان، به اهتمام دکتر ستوده، ص ۸۶.

۲. خاطرات اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۵۶۶.

بوزینه‌ها و خرسهای پدرم و سایر همکارانش بودند، در مصاحبت و نشست و برخاست با لوطیان فوت و فتنهای این کار و حیل‌های آن را که در طی عمر تا به امروز به کارم خورده است خوب آموختم، در پانزده سالگی نوچه لوطی کاملی از آب درآمده بودم، با چشم همه بین و عقل همه‌دان «در آتش خوردن و آب از دهان بیرون ریختن و کارد بلعیدن و از چنبر جستن و بندبازی و سایر تردستیا و حقه‌بازیها سرآمد اقران گردیدم» و از همان وقت آثار ترقی و پیشرفت در ناصیه‌ام پدیدار بود...^۱

تفریحات ناصرالدین شاه

«... یکی از تفریح‌های شاه آن بود که اشخاص را بر بازی کردن نرد و شطرنج و امیداشت و از بازی برد و باخت آن لذت می‌برد... تفریح دیگر مراسم آتش‌پزان بود که سالی یکبار برگزار می‌شد و آن روز خاصی بود که برای اینکار شاه از سال ۱۲۸۴ قمری مرسوم شده بود. درین روز هر جا که بودند دیگ‌های متعدد به بار گذاشته می‌شد و اطرافیان را اطعام می‌کرد. از مراسم آتش‌پزان یکی آن بود که تمام رجال و اعیان را به سبزی پاک کردن و می‌داشت... از تفریحات دیگر شاه رفتن به تماشاخانه در مدرسه دارالفنون، که دیدار از بازیهای اسمعیل بزاز و تقلید در آوردن او در اندرون (که به «بقال‌بازی» شهرت داشت) و مشاهده تعزیه و شبیه تعزیه در تکیه دولت بود...^۲»

اعتماد السلطنه ضمن وقایع روز شنبه نهم جمادی‌الاول ۱۲۹۸ می‌نویسد که ناصرالدین شاه پس از تماشای سنگ معدن، شیر و گاوی را دعوا انداخته گاوزخمی شد و فرار کرد جان پدر برد.

یکی دیگر از تفریحات ناصرالدین شاه شکار حیوانات بود در یکی از روزها که پلنگی را شکار کرده بود «تلوزان» حکیم‌باشی عرض کرد که امروز دو خوشحالی دارم؛ یکی اینکه شما پلنگ شکار کردید دیگر اینکه قشون فرانسه مملکت تونس را فتح کردند، هم تعریف بود هم ریشخند. یعنی شما پلنگ صید کردید ما مملکت...^۳

ناصرالدینشاه به جای آنکه عمر دراز خود را در راه تأمین آسایش مردم و پیشرفت

۱. جیمز موریه: سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ص ۵۵.

۲. خاطرات اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۲۱.

۳. همان کتاب، ص ۷۸.

فرهنگ و تمدن هموطنان خود صرف کند غالباً به سیر و سیاحت در داخل و خارج ایران و به کوه نوردی و شکار می پرداخت. خوشبختانه در مسافرت در داخل ایران چندان دربند تشریفات نبود، به زندگی ساده بسنده می کرد. ولی این روش با طبع تجمل دوست اعتمادالسلطنه سازگار نبود چنانکه می نویسد: «شب شاه شام قاطر چگیری میل فرمودند به این معنی که در دو سه قابلامه نقره، میانش دیزی یعنی آبگوشت کشیده بودند... اگر چنین شامی را ما در محاصره هرات یا قندهار یا کابل یا تفریس می دیدیم جای هزارگونه تعریف بود اما در سلطنت آباد، یک فرسخی تهران این چه شام است!...»^۱ اعتمادالسلطنه می نویسد: «که ناصرالدین شاه به نام تفریح ریش و سیبیل دو نفر از «میل مبارک در عالم به سه چیز است شکار و روزنامه و کتب فرانسه و سنگ معدن باقی هیچ محل اعتنا نیست...»^۲

ضمن وقایع رجب ۱۳۰۰ قمری می نویسد: «ملیجک پیدا شد با یک عدد دایره و یک دنبک و یک دستگاه سنطور و چهار پنج غلام بچه، مدتی ملیجک ثانی با غلام بچه ها ساز زدند و شاه محفوظ بودند که ملیجک از ساز خوش دارد. حکیم الممالک هم تملقات میکرد و ماشاءالله می گفت، یک وقت ملتفت شدیم که در اتاق همایون چهل پنجاه نفر غلام بچه و فراش خلوت چهارده پانزده ساله که سابق غلام بچه بودند به تماشای بازی ملیجک آمدند آن سن مجلس حکیم الملک بود که عقلش از اطفال به مراتب طفل تر است و اعقل و اعلم من بودم که به قدر خری عقل ندارم و به قدر یابویی علم، سبحان الله چه دوره ای شده است تعجب و حیرت باید کرد! زشت حسن است در ولایت شاه — گرگ بر تخت و یوسف اندر چاه...»^۳

چنانکه قبلاً اشاره کردیم کریم خان زند مسخره ای گمنام در دستگاه خود می پروراند که به گمان بعضی همان «لوطی صالح است که بعدها گرفتار غضب آغا محمدخان قاجار شد...» سرجان مالکم می نویسد: «... یکی از اجزای لاینفک اسباب

۲. همان کتاب، ص ۹۳.

۴. مسن ترین.

۱. همان کتاب، ص ۷۹.

۳. همان کتاب، ص ۱۳۶.

۵. خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۳۵.

سلطنت شخصی است که کارش مسخرگی است. مالکم بعد از ذکر داستانی از مسخره کریم خان زند اضافه می‌کند:

«... این حکایت و بسیاری دیگر از همین قبیل می‌نماید که این رسم مسخره نگاهداشتن که حال در ایران است با کمی اختلاف در چند قرن قبل در جمیع در خانه‌های (مقصود دربار است) سلطنت فرنگستان بوده است.

ناصرالدین شاه، دستگاه لودگی و مسخره‌بازی را هم رواج داده بود، و در عصر او، مسخره‌ها برای خود شخصیتی بودند. از جمله دلکهای مشهور این پادشاه حاج کریم (معروف به شیرهای)، شیخ حسین (معروف به شیخ شیپور)، شیخ کرنا و شغال‌الملک می‌باشد که به جز کریم شیرهای و تا اندازه‌ای شیخ شیپور از لقب اصلی و شرح حال دوتن دیگر بکلی بی‌اطلاعم.

بعد از این دسته، می‌توان اسماعیل بزاز و حاج کاظم میلک را نام برد که در میان مردم شهرتی بسزا یافته بودند و در عین اینکه یکی بزازی داشت و دیگری لقب ملک التجار را بدنبال اسم خود می‌کشید گاهی محض خنده و تفریح لطیفه‌ای می‌گفتند و مجلس دوستان را نشاطی می‌بخشیدند، از طرفی هردو به دربار رفت و آمد داشتند و مورد توجه شخص ناصرالدین شاه بودند.

شیخ شیپور دلکک مردی بود که در زمان ناصرالدین شاه می‌زیست و به دربار رفت و آمد داشت این طور که مشهور است شیخ شیپور با دماغ (شاید هم بادهان) خود، آنچنان صدای شیپور را تقلید می‌کرد که انسان را به حیرت و می‌داشت به قولی ناف این مرد را نبریده بودند و او از این وسیله جهت مسخرگی و خنده استفاده می‌کرد و ضمن متلکی شیرین آن را از زیر پیراهن درمی‌آورد و به همه نشان می‌داد، رقص شکم و لطیفه‌های او معروف است.

شیخ کرنا نیز دلکک دیگری بود که در نمایش‌های خنده‌آور شرکت می‌جست و با دهانش صدای کرنا را تقلید می‌کرد و غالباً چپقی (با دسته یک متر تا ۱/۵ متر) با خود داشت که انسان را به یاد کرنا می‌انداخت و شاید هم به این سبب نام او شیخ کرنا مانده است.

دوستعلی معیرالممالک (در کتاب یادداشتهایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه) می‌نویسد: «روز سوم عید «سلام سر در» منعقد می‌گردید و در واقع

تفریحی به‌شمار می‌رفت. در این روز شاه با دسته‌ای از خلوتیان و خواص آنجا می‌رفت قوچ‌بازها، خرس‌بازها، و میمون‌بازها که در مدت سال حیوانهای خود را برای این روز و گرفتن خلعت و انعام می‌پروراندند با بندبازان زبردست و کشتی‌گیران در میدان گرد می‌آمدند. کریم شیرهای و اسماعیل بزآز دو مسخره معروف شهرهم در آن میان حاضر و برای خنداندن شاه آنچه از پیر استاد داشتند به کار می‌بردند...^۱»

کریم شیرهای چند نفر همکار و دستیار داشت که به کمک ذوق و سلیقه آنها و هوش و استعداد خود نمایشهای خنده‌دار و انتقادی به وجود می‌آورد و آنها را به مورد اجرا می‌گذاشت.

در این بازیها خود او غالباً نقش اول نمایش که عبارت بود از (پادشاه — حاکم — بقال) را بازی می‌کرد و رفقایش نیز با نامهای مخصوصی نمایشی مانند ریشکی، ماستی، پسیکی و میرزا یوشان‌خان و امثال آن قسمت‌های دیگر بازی را به عهده می‌گرفتند.

مایه اصلی نمایشهای کریم، انتقادهای تند و صریح بود که او همراه شوخی و متلک از وضع مملکت، دربار و حاکمهای وقت و بعضی ملانماها می‌نمود.

هنر کریم شیرهای و دستیارانش در اجرای نمایشنامه «بقال بازی در حضور» و سایر نمایشنامه‌های انتقادی و خنده‌آور، در این بود که آنها غالباً متن منظم و حاضر شده‌ای را در اختیار نداشتند و بنا به ذوق و هوش و ابتکار خویش مناسب اوضاع و احوال زمان، در آن واحد از خود سخن می‌گفتند و همیشه شیرین‌ترین و جالب‌ترین نمایشنامه‌ها را ارائه می‌نمودند...^۲»

آقای بهرام بیضائی می‌نویسد:

«تنها در سال ۱۲۴۸ شمسی بود که به دستور ناصرالدین شاه و مباشرت دوستعلی معیرالممالک عظیم‌ترین نمایشخانه همه اعصار تاریخ ایران یعنی «تکیه دولت» در زاویه جنوب غربی کاخ گلستان با گنجایش حدود بیست هزار نفر و صرف معادل یکصد و پنجاه هزار تومان ساخته شد (از کتاب نمایش در ایران).

وقتی ناصرالدین شاه از سفر اول خود که به اروپا رفته بود بازگشت تحت تأثیر

۱. حسین نوریبخش: کریم شیرهای، ص ۳۹ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۳۹ به بعد.

آمفی تئاتر پاریس دستور ساختمان تکیه دولت را صادر کرد ولی چون از چوب تکفیر می‌ترسید و از علمای بزرگ آن زمان مثل حاج ملاعلی کنی حساب می‌برد، و خود متظاهر به مذهب بود به نمایشهای تکیه دولت رنگ مذهبی داد و آنجا را برای تعزیه و نمایش دینی در نظر گرفت... تکیه دولت آن قدر بزرگ بود که ۲۰ هزار نفر را در خود جای می‌داد و بازیگران نمایش‌ها با اسب و شتر وارد آن می‌شدند و باهم به نبرد می‌پرداختند و حتی صحنه آتش زدن خیمه‌های امام حسین در آن، با همه عظمت و شکوه و غم و اندوهش به نمایش گذارده می‌شد.

علاوه بر تجسم و تعزیه واقعه کربلا که هر ساله در دهه اول محرم در تکیه دولت به موقع اجرا گذارده می‌شد ناصرالدین شاه دستور برگزاری نمایشهای دیگری را هم داده بود که هیچ ارتباطی با عزا و سوگواری ماه محرم نداشت و صرفاً نمایشهای هنری بود... از جمله این نمایشهای تفریحی تئاتر دره‌الصدق، مختار، امیر تیمور، یوسف و زلیخا، عروسی دختر قریش، سلیمان و بلقیس و موسی و فرعون بود... نمایشهای تکیه دولت به قدری عالی و مجلل و سرگرم کننده بود که زنها از صبح خیلی زود با چادرها و چاقچور و روبنده و یک بقچه غذا به آنجا می‌رفتند... ولی متأسفانه بیش از دو ماه از سال اینگونه نمایشها برگزار نمی‌شد و تکیه دولت دایر نبود و مردم بی‌صبرانه منتظر فرارسیدن ایام عزای سال بعد بودند... بعد از بسته شدن تکیه دولت... آنها که دستشان به دهانشان می‌رسید هر چند یک‌بار از دلکها و مسخره‌های معروف آن زمان دعوتی به عمل می‌آوردند تا برایشان نمایشهایی برقرار نمایند.

... مسخره به قولی دلکک زنده‌پوش و لاقیدی بود که با گرفتن مختصر پولی در جشنهای ملی و بزهای خصوصی ظاهر می‌شد و به خواندن و رقصیدن و مناسب گویی و لودگی و بامزگی می‌پرداخته است و ضمن بازیهای خوشمزه و سرگرم کننده‌اش اخلاق و احوال محیط و صفات افراد ثروتمند و مرفه را هم به ریشخند می‌گرفته است، در قالب طنز و شوخی انتقادهای سخت و شدیدی از طبقات بالانشین می‌نموده است...^۱»

آقای بهرام بیضایی می‌نویسد: «برخی از این «مسخره‌چی»ها چنان در کار خود لودگی و ظرافت و چیره‌دستی داشتند که مورد حمایت امرا واقع می‌شدند و پایشان به

دربارها باز می‌شد و مسخره یا طلحک یا ندیم خاص می‌شدند. چیزی را که مردم در مسخره بیشتر دوست می‌داشتند مایه انتقادی او بود زیرا مسخره در قالب طنز و هزل انتقادهایی از طبقه بالا می‌کرده است و استقبال مردم از مسخره، بیشتر برای آن بود که او را زبان خود می‌دیدند...»

ناگفته نگذاریم که شوخی و مطایبه در حد اعتدال، منع شرعی ندارد و حضرت رسول به مصداق «لاتنس نصیبك من الدنيا^۲» گاه در ساعات فراغت با عیال و بستگان و نزدیکان خود به تفریح و شوخی می‌پرداختند و با عطف و مهربانی از مردم دلجویی می‌فرمودند.

جیجک علیشاه

نمایشنامه جیجک علیشاه نوشته ذبیح الله بهروز است، که در پنج پرده تهیه و تنظیم گشته و به سال ۱۹۲۴ میلادی برابر سال ۱۳۰۳ شمسی در برلین چاپ و منتشر شده است.

نمایشگاه دریکی از تالارهای دربار

صدراعظم، مورخ الملک، مفخرالشعراء ندیم دربار و چند نفر دیگر ایستاده‌اند باهم حرف می‌زنند کریم شیره‌ای داخل می‌شود.

کریم شیره‌ای (با لهجه اصفهانی) - آقایان. وزرا آقایان امرا سلام علیکم و قلبی لدیکم!!

صدراعظم - (با صدای کلفت و تکبر) علیکم السلام حاجی کریم، احوالت چطوره؟

کریم شیره‌ای - دستش را با دهنش تر می‌کند و می‌زند به گردنش آقای صدراعظم، میندازیم.

صدراعظم (رویش را برمی‌گرداند اخم می‌کند چیزی نمی‌گوید)

۱. نمایش در ایران، پیشین، ص ۵۴.

۲. بهره و نصیب خود را در زندگی از دست ندهید.

وزیر دواب (داخل می شود تعظیم می کند به صدراعظم، با لهجه ترکی) - سلامون علیکم. (بعد به مفخرالشعرا و کریم شیره ای چپ چپ نگاه می کند و رویش را برمی گرداند).

صدراعظم - علیکم السلام، آقای الله باشی احوال شریف؟

وزیر دواب - از مرحمت شما بوسیاری خوب است.

کریم شیره ای با وزیر دواب شوخی های زننده می کند. ندیم دربار از کریم شیره ای خواهش می کند که به سرکار وزیر دواب جسارت نکند.

کریم شیره ای (خطاب به ندیم دربار می گوید): سرت تو جیبم، جیبم تو خلا! حاضران بلند می خندند. از پشت سر صدای یساولها بلند می شود. برید برید با پشت برید بیا (شاه یواش به اطراف نگاه می کند و داخل می شود همه چند مرتبه تعظیم می کنند...)

شاه (به وزیر دواب): باز امروز هم اوقاتت گه مرغی است.

وزیر دواب (تعظیم می کند): گویان این مرتیکه نمی گوزا... (اشاره به کریم

شیره ای).

شاه (با تغییر وتندی) - خوب (شاه می نشیند روی صندلی).

صدراعظم - قربان خاکپای جواهرآسایت گردهم... اخبارات و اوضاع ممالک محروسه از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب همه برحسب مرام و آیات انتظام و رفاهیت در اطراف و اکناف حکم فرماست... هرکجا شهری است چون روی عروسان آراسته و هرکجا بنده ای است از همگنان در بندگی گوی سبقت برده چنانکه در سراسر خطه واسعه این کشور چیزی جز زلف خوبان پریشانی ندارد ولی چون دل ساغر خونین نباشد و جناب مفخرالشعرا جیجکی مصداق این مضمون را در قصیده روزانه خود به رشته نظم درآورده، به عرض خاکپای اقدس همایون خواهد رسانید و...

وزیر دواب - گور...

شاه - هس.. نفست بگریه، خوب معلوم می شود اخبارات خوب است، مفخر بگو

بینم چه ساخته ای.

وزیر دواب - گوریا...

شاه - با تشر و اخم مرد که... خفه شو. مفخرالشعرا (پیش می آید تعظیم می کند و

می خواند):

شها تو شاهمی و گیتی سراسرند اسیر
 نه مثل داری و مانندونی شبیه و نظیر
 حاضران - به به، احسنت، احسنت.
 مفخرالشعرا:

کجاست آنکه ترا بنده نیست در عالم
 هر آنکه نیست بگو آید و کند تقریر
 حاضران - احسنت احسنت، به به (شاه سرش را تکان می دهد).

جهان سراسر در زیر حکم توست ای شاه
 کنونکه حکم چنین شد جهان ببند و بگیر
 بگیر قیصر روم و فرست سوی کلات
 بیار شنگل چنین و بنه برا و زنجیر
 حاضران (با صدای بلند) احسنت احسنت، جق القلم، به به، مکرر مکرر.

پس از آنکه مفخرالشعرا، شعر را به پایان می رساند شاه به رئیس خلوت دستور
 می دهد یک طاقه شال و صد تومان به مفخرالشعرا بدهد. بعد به پیشنهاد صدراعظم
 مورخ الملک به شیوه هر روزه تاریخ گذشته را در حضور شاه می خواند.

پرده اول پس از گزارش مفصل مورخ الملک در پیرامون قحطی کرمان و بلوچستان
 و هجوم کفار فرنگ به بلاد اسلام و شرفیابی اقیانوس العلوم به پیشگاه شاه و شنیدن
 شکایات و اظهارات وزیر دواب و دفاعات کریم شیره ای پایان می یابد...»^۱

نقش دلکهای درباری

همانطور که آقای دکتر محبوب یاد آور شده اند، در کشورهای که از آزادی بحث
 و انتقاد خبری نیست و مردم در بیان مظالم و بیداد گریهای زمامداران آزادی عمل ندارند،
 گروه دلکها به مناسبت آزادی کاملی که در بیان حقایق «در لباس هزل» دارند چون
 دریچه ای اطمینان تاحدی از عصیان و طغیان خلق جلوگیری می کنند. از قدیم گفته اند
 کدام شوخی است که نیمی از آن جدی نباشد، دانایان روزگار، آنچه را که ابراز صریح
 آن را صلاح نمی دانسته اند در لباس قصه و به صورت تمثیل و کنایه بیان می کرده اند به قول
 سعدی:

نگویند از سربازیچه حرفی
 کز آن پندی نگیرد صاحب هوش
 این پندی که صاحب هوش از قصه می گیرد همان حقیقتی است که اظهار صریح

آن مایهٔ رمیدن شنوندگان می‌شود، داستان‌سرا برای پوشانیدن تلخی آن، لعابی شیرین از افسانه برگرد آن می‌کشد.

هر قدر اظهار صریح و حقایق دشوارتر و خطرناکتر باشد، ضرورت مزاح و هزل و افسانه‌سرایی و مثل گفتن بیشتر افزایش می‌یابد... در دوران حکومت‌های استبدادی پادشاهان و ارباب قدرت همواره در دستگاه خویش مردی مرفوع‌القلم نگاه می‌داشتند تا بتواند حقایق را که مردم عادی از ابراز آن بیم دارند، به زبان هزل و ظرافت و در قالب شوخی و تمثیل و افسانه به تعریض و کنایه یا اشارت باز گوید.

کار اینگونه افراد هم به سود مردم و هم به نفع دستگاه سلطنت بود، چه از طرفی دستگاه به وسیلهٔ ایشان از معایب و نقاط ضعف خویش و کارگزاران دولت و دربار باخبر می‌شد و از سوی دیگر گفته‌های مسخرگان در باری تا حدود زیادی همان حرف‌ها بود که از نهفتن آن دیگ سینهٔ مردم و ستم‌دیدگان جوش می‌زد، و چون می‌دیدند که مسخره‌ای یکی از رجال دولت را به تازیانهٔ انتقاد تشبیه می‌کند، و معایبی را که از کار و کردار وی ناشی شده و ستمی را که به خلق رسیده است به صراحت در برابر شاه و رجال دولت باز می‌گوید گفته‌های وی برای آنان مایهٔ تسلی خاطر بوده در حقیقت مسخره در این مقام زبان گویای مردم و طبقات محروم و محکوم، وی را ترجمان خواسته‌های خویش می‌دیدند. به همین سبب است که اگر مقلدی در کار خویش ذوق و هنر کافی نشان می‌داد، و گفته‌های او از شایبهٔ غرض و تملق و نفع‌پرستی و ریاکاری پیراسته بود به زودی دهان به دهان نقل می‌شد و صورت مثل سایر به خود می‌گرفت (چنانکه کار و کردار بسیاری از مقلدان و گفته‌های ایشان تا امروز باقیمانده و به صورت روایت‌های شفاهی و ضرب‌المثل‌ها به ما رسیده است).

مقلدان و مسخرگان برخلاف ظاهر بی‌قید و لایابالی؛ حق‌طلبی و دفاع از عدل و درافتادن با ظلم و جور از خصوصیت‌های بارز ایشان بوده است و در این راه گاهی جان خود را نیز به خطر می‌افکنده‌اند. افسوس که گذشتگان کم‌تر، به اهمیت اجتماعی این گروه و باری که از دوش خاطر مردم برمی‌داشته‌اند توجه کرده‌اند و در نتیجه امروز منع تحقیق در باب مقلدان، همان روایت‌های شفاهی مردم کوچک و بازار است و به ندرت می‌توان به کتابی برخورد که در آن نام مقلدی ثبت شده یا از کارهای وی سخنی به میان آمده باشد و بیشتر منابعی نیز که ذکر می‌کنند از اینگونه مردمان کرده‌اند مطالبشان استطرادی و تبعی و به

صورت جمله معترضه است و شاید آثار عبید زاکانی که در آن از گفتارها و کارهای مسخرگان به طور مستقیم سخن در میان آمده در ادب فارسی منحصر به فرد است.

در مورد کار مسخرگان ظاهر قضیه این بود که مرد شوخ طبع و بذله گوی در ضمن سایر حواشی و خدم و حشم دربار به دستگاه سلطنت مطلقه پادشاهان قدیم راه می یافت و خاطر پادشاه را با لطف طبع و ظرافت و انگیزختن مضمونهای شیرین و دست انداختن درباریان مسرور می ساخت و در اینکار دست رد بر سینه هیچکس نمی نهاد و حتی اگر در کار خود استاد و به رموز آن مسلط بود، گاه گاه در مواقع مقتضی با شخص پادشاه نیز مزاح می کرد و در لباس هزل و ظرافت خاطر وی را به حقایقی که دیگران جرأت بیان آن را نداشتند متوجه می ساخت.

اما وقتی نیک بنگریم می بینیم که هیچ دربار استبدادی و هیچ دستگاه حکومت مطلقه و مرکز قدرت و خود کامگی بی چون و چرا، در هیچ زمان و مکانی، در شرق و غرب و شمال و جنوب در عصر باستان یا قرنهای جدید از وجود مسخرگان خالی نبوده است. در دستگاه سلطان محمود غزنوی طلحک می زیسته و در دربار لویی ۱۴ تریوله آمد و رفت داشته و در عصر ناصرالدینشاه قاجار کریم شیرهای (نایب کریم) با مسخرگی و تقلید داد خود از کهنتر و مهتر می ستانده است...^۱

رقص و آواز در برابر ملاعلی کنی

یکبار کریم شیرهای در عید نوروز به اغوای تنی چند از بزرگان، در حالی که عبایی به دور خود پیچیده بود به سراغ ملاعلی کنی رفت و در راه به آقا گفت چند سؤال داشتم. ملاعلی گفت پسر فرزند. کریم قیافه مرد ساده لوحی را به خود گرفت و گفت می خواستم بدونم که آیا دست زدن به پوست گاو و گوسفند از نظر دین اسلام حرام است یا حلال؟

ملاعلی کنی از این سؤال بیجا، یکه ای خورد و به سادگی در جواب کریم گفت حلال است. کریم پرسید - تراشیدن و به کار بردن چوب چطور؟ ملاعلی کنی گفت مشروط بر اینکه از آن به عنوان آلت قمار استفاده نشود حلال است. کریم پرسید سیم

۱. نقل از مقدمه دکتر محمد جعفر محبوب بر کتاب کریم شیرهای، تألیف نوربخش، ص ۶ به بعد.

چطور؟ گفت: حلال است. کریم پرسید آیا صحبت کردن از کبوتر و ماهی و آهو و گل و بارون حلال است یا حرام؟

ملاعلی کنی در حالی که از این سؤالات بیمعنی و مهمل به حیرت رفته بود جواب داد، از نظر شرع اشکالی ندارد... کریم جا باز کرد با دایره و کمانچه مشغول زدن و رقصیدن و با صدای خوش شعری خواند بدین مضمون:

دیشب که بارون اومد	یارم لب بوم اومد
رفتم لبش ببوسم	نازک بود و خون اومد
خونش چکید تو باغچه	یه دسته گل دراومد

... مردم از دیدن حرکات موزون و شنیدن صدای گرم کریم شیرهای شاد و مسرور شدند و به شادی و پایکوبی مشغول شدند. حاجی ملاعلی کنی که این وضع را دید با عصبانیت جمعیت را امر به سکوت نمود.

کریم با فروتنی گفت: قربان خودتان فرمودید به کار بردن چوب و پوست و سیم حرام نیست و سرودن شعر و خواندن گناه شمرده نمی‌شود، من هم با همین وسایلی که حرام نبود خواندم و رقصیدم، به علاوه الآن ایام عید است و مردم احتیاج به ساز و ضرب و شادی دارند و من عامل به وجود آورنده این شادی و نشاطم حالا که شما اجازه خواندن و رقصیدن را نمی‌دهید بنده هم دست می‌کشم. کنی که از شهامت کریم خوشش آمده بود لبخندزنان گفت: شغلت چیه مرد؟ گفت: مسخره دوره گردی هستم، کارم شیرینکاری و آواز و ضرب است، کنی از مجموع حرکات او به نشاط آمد و راه منزل، در پیش گرفت...^۱

تفریح و رقص در بین چادرنشینان

مادام دیولافوا در حدود صد سال پیش می‌نویسد: «در میان آنها از دانش و کتاب خبری نیست، فقط شبها در کنار آتشی که برای روشنایی می‌افروزند پیرمردان قصه می‌گویند و رسوم محدود از نسلهای گذشته برایشان باقی مانده است. چادرنشینها گاهی نیز به وسیله درویشهای دوره گرد سرگرم می‌شوند و از حکایات یکتواخت آنها، راجع به شکار و غارت لذت می‌برند. اخیراً گروهی رقااص را دیدم که با سرپرستی مردی بداخم